جلسه 298

دوشنبه 21/11/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

در بحث تزاحم به این نتیجه رسیدیم که علی القاعده تزاحم مربوط می شود به حکم عقل در مرحله تنجز. و هیچ مشکلی نسبت به وجود دو حکم فعلی در فرض تزاحم ما نداریم. ولکن بخاطر ادله شرعیه ما از این مقتضای قاعده رفع ید می کنیم.

وجهی ندارد کسی بگوید لا یکلف الله نفسا الا وسعها ارشاد است به همان نکته عقلائیه که متعلق تکلیف مقدور است، اما جمع بین الامتثالین اگر مقدور نبود آنجا هم ما قانونمان را تقیید می زنیم، ربما یقال که از آیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها استفاده نمی شود. چون این یک بیان عرفی است حمل می شود بر همان ارتکاز عرفی که متعلق تکلیف مقدور باشد. این بیان خلاف ظهور اطلاقی آیه آیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها است، خلاف ظهور اطلاقی ما جعل علیکم فی الدین من حرج هست، و لذا ما به ظهور اطلاقی این ادله اخذ می کنیم و ملتزم می شویم به مسلک ثالث در باب تزاحم.

نتیجه این است که اگر ترتب ممکن نشد مثل جائی که تزاحم بود بین علت و معلول، وضوء علت اضرار به نفس بود، قبلا گفتیم ترتب غیر معقول است، إذا کنت توجد الاضرار بالنفس فتوضأ غیر معقول است، چون می شود إذا کنت توجد المعلول فأوجد العلة. ایجاد معلول مساوق است با ایجاد علت. مثل این می شود که بگوئیم إذا کنت توجد العلة فأوجد العلة. اینکه می شود طلب الحاصل.

ولذا ما هم مجبوریم مثل آقای صدر که شرط کرد در باب تزاحم امکان ترتب را، گفت در جائی که علت واجب است و معلول حرام، مثل این مثال، چون امکان ترتب نیست و لذا از بحث تزاحم خارج است.

البته ما قبلا اشکال کردیم به ایشان، که درست است که امر ترتبی به این وضوء نمی توان کرد، إذا کنت توجد الاضرار بالنفس فأوجد الوضوء التی هو علة الاضرار، این غیر معقول است، اما وجهی نداشت که شما داخل کنید این مثال را در باب تعارض. داخل در باب امر ترتبی در تزاحم نیست. ولی داخل در تعارض هم نیست که خطابها با هم تعارض کنند رجوع کنیم به اصل عملی. نخیر، ما ملتزم می شویم که این وضوئی که علت تامه اضرار به نفس است باطل است، چون امر ندارد. نه از باب تعارض، بلکه از باب اینکه اعراض به نفس حرام اهم است، ووضوئی که علت اضرار به نفس است امر ندارد لا مطلقا، چون اطلاق امر به وضوء با اطلاق تحریم اضرار قابل جمع نیست. چون من چه کنم؟ وضوء بگیرم، موجب اضرار به نفس است. هم به من بگوئید توضأ و هم بگوئید لاتضرَّ بنفسک، این تکلیف به غیر مقدور است. چون من بخواهم امتثال کنم امر به وضوء را، اضرار به نفس محقق می شود. پس بطور مطلق نمی توانید بگوئید توضأ. اگر ترتبا بگوئید إذا کنت تضرّ بنفسک فتوضأ، این هم که طلب الحاصل است. چون می گوید إذا کنت توجد المعلول فأوجد علته. خب ایجاد معلول مساوق است با وجود علت آن. معنا ندارد بگوئید اگر ایجاد کردی معلول را یعنی علت آن را ایجاد کردی پس علت آن را ایجاد کن.

 ولذا امر به این وضوء لا مطلقا و لا ترتبا ممکن نمی شود. این وضوء باطل است. نه از باب تتعارض، اتفاقا اگر تعارض بود رجوع می کردیم به اصل برائت، بلکه از باب اینکه این وضوء امر ندارد. امر مطلق ندارد چون تحریم اضرار به نفس حرام اهم است، اگر بخواهد وجوب وضوء هم وجوب مطلق باشد طلب غیر مقدور است. من نمی توانم هر دو را امتثال کنم. لا یکف الله نفسا لا وسعها. امر ترتبی به وضوء هم غیر معقول است. پس اصلا این وضوء امر ندارد، پس مجزی نیست. این را ما ملتزمیم.

ولکن ما یک اشکال صغروی داریم در بحث خودش هم عرض خواهیم کرد که اگر معلول حرام بود، فرض این است که این معلول حرام علت منحصره اش وضوء نیست. اضرار به نفس حرام، اگر علت منحصره اش وضوء بود، بله این وضوء باطل بود. اما علت منحصره اضرار به نفس که وضوء نیست. من می توانم وضوء بگیرم در این بیایان با این آب سرد و بیمار بشوم، می توانم وضوء نگیرم در این هوای سرد بیایم و بازی کنم عرق کنم بیمار بشوم. پس اضرار به نفس علت منحصره اش وضوء نیست. یک علتش وضوء است ویک علتش لهو ولعب است. اینجا ما به نظرمان امر ترتبی به وضوء معقول است. إذا کنت توجد الاضرار بالنفس فتوضأ بلامانع است. چرا؟ برای اینکه ایجاد اضرار به نفس که مساوق با ایجاد وضوء نیست. چون علت منحصره اش وضوء نیست. می شود فرض کنیم تحقق اضرار به نفس را ولی وضوء موجود نباشد، با علت اخرایی موجود بشود. پس مشکل طلب الحاصل پیش نمی آید.

ما این اشکال را که امر ترتبی به وضوء که علت منحصره اضرار به نفس نیست اشکال ندارد، این امر ترتبی بلا اشکال است، این را قائلیم. اما در جائی که وضوء علت منحصره باشد برای اضرار به نفس هیچ توجیهی ندارد. اگر هیچ وضوء غیر مضر نمی توانم بگیرم، اینطور نیست که آب گرم هست می توانم وضوء با آب گرم بگیرم و مریض نشوم، نه، بیابان پر از برف و آب سرد، تنها راه وضوء، وضوء با آب سرد است، وعلت منحصره هم هست این وضوء برای اضرار به نفس، اگر همچنین فرضی کردیم راه دیگری نبود، اضرار به نفس تنها راهش این است که وضوء بگیرم، بله اینجا این وضوء امر مطلق که ندارد، امر ترتبی هم طلب الحاصل است، پس این وضوء امر ندارد و باطل است.

سؤال وجواب: اراده بکنی عصیان را، یعنی اراده بکنی ایجاد معلول را. اراده ایجاد معلول یعنی اراده ایجاد علت. معنایش این است که اگر اراده داری ایجاد اضرار به نفس را، که بالتبع اراده وضوء هم خواهی داشت، چون من اراد المعلول اراد علته، باز هم شبه طلب الحاصل است. چون می گوید هرگاه اراده اضرار به نفس کردی، یعنی اراده علت آن را که وضوء است کردی، پس وضوء بگیر. تعلیق وجوب بر اراده فعل محال است. کما اینکه تعلیق وجوب بر خود فعل محال است. برای اینکه وجوب می آید تا شما اراده بکنی. مولا می گوید توضأ تا شما اراده کنید وضوء را. اگر بگوید إذا اردت الوضوء فتوضأ، خب این چه امری است. من اگر اراده وضوء بکنم که دیگر وضوء می گیرم. امر برای این است که من اراده منقدح بشود در نفسم نحو الفعل. پس اگر بگوید إذا اردت الاضرار بالنفس فتوضأ او هم محال است. چون معنایش این است که إذا اردت الوضوء فتوضأ. اراده اضرار به نفس مساوق است با اراده علت آن.

سؤال: شما در موارد تزاحم کشف ملاک می کردید؟ جواب: ما در تزاحم در جائی که مستند است رفع تکلیف به عجز، کشف ملاک می کردیم. اما وقتی که وضوء علت تامه حرام است، ما کی جرأت داریم کشف کنیم وضوئی که علت تامه حرام است ملاک دارد؟ حتی وضوئی که ضد واجب است، وضوء می گیرد یک انسان محترم النفسی تلف می شود بخاطر اینکه آب به او نمی رسد از تشنگی می میرد. حتی آن وضوء هم تا امر ترتبی نیاید که إذا لم تنقذ ذاک العطشان فتوضأ، ما کی از اطلاق وضوء کشف می کنیم که این وضوء ملاک دارد؟ شاید اگر به مولا بگوئیم مولا می گوید این وضوء؟ وضوئی که عملا باعث شد جان یک مسلمانی تلف بشود، این وضوء را من قبول می کنم؟! این وضوء ملاک دارد؟! ممکن است مولا بگوید هیچ ملاک ندارد و برگردانید این وضوء را به خود این عبد فإنه غیر مقبول. ما چه می دانیم. ما در جائی که عجز است یا اکراه است یا اضطرار است، گفتیم معلوم می شود که آن ملاک در فعل محفوظ است. اما جائی که یک عنوان مرجوح شرعی محتمل است، مثل اینکه علت تامه حرام است یا حتی ضد واجب است، اگر امر نبود در این ضد واجب، چه می دانیم شاید این اصلا مقرب نبود. شبیه حج نیابی در سنه استطاعت. اگر آن صحیحه ای که می گوید لا یجزئ عنه، استظهار کردیم کما اینکه حضرت امام وآقای زنجانی اینطور استظهار کرده اند که اگر در سنه استطاعت مکلف حج نیابی بجا آورد حج نیابی باطل است، شاید وضوئی هم که مثلا علت تامه اضرار به نفس است یا حتی ضد واجب است ضد انقاذ نفس محترمه است مجزی نباشد. ما چه می دانیم.

این خلاصه عرض ما در بحث ترتب.

پس ما در تزاحم نیاز به امکان ترتب پیدا کردیم بخاطر این آیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها. این آیه برای ما عملا این مشکل را ایجاد کرد که نتوانستیم اطلاق امر را در باب تزاحم قائل بشویم.

حضرت امام فرموده اند: من روی حرفم هستم، در بحث تزاحم هیچ نیاز به ترتب نیست. دو خطاب فعلی، منتهی عقل در مقام امتثال حکم می کند به تنجز اهم و عدم تنجز مهم الا فی فرض عصیان الاهم. در متساویین هم حضرت امام می فرماید عقل می گوید اگر احدهما را آوردی معذوری، اگر هر دو را ترک کردی به تعداد خطاب های تکلیف که ترک کردی عقاب می شوی. هزار غریق است، یک نفر لا بعینه را می توانی انقاذ کنی. اگر یکی را انقاذ کردی، معذوری در فوت بقیه. اما اگر انقاذ نکردی، هزار عقاب. امام فرموده اند عقل این را می گوید.

فرموده اند این مطلب ما مبتنی بر نظری است که در خطابات قانونیه داریم. چطور؟

امام قده فرموده اند: علماء در اصول یک اشتباهی کرده اند و این اشتباه این است که همه جا با خطاب شرعی که یک خطاب قانونی است برخوردشان برخورد خطاب شخصی است. تا می گوئیم خطاب قانونی، چرتکه شان را می آوردند، می گویند اگر خطاب شخصی بود چه می شد؟ مثلا لغو بود یا محال بود، پس خطاب قانونی هم اطلاقش در این مورد لغو یا محال است. در بحث تزاحم همین کار را کرده اند. حساب کرده اند که مولا دارد می بیند دو نفر غرق می شوند هر دو مساوی اند. معقول نیست که بگوید أنقذ هذا و أنقذ ذاک. عبد می گوید مولا تو متوجه نیستی من نمی توانم هر دو را انقاذ کنم؟ پس چه جور می گوئی أنقذ هذا و أنقذ ذاک؟ خطاب شخصی نمی شود دیگر. باید بگوئی أنقذ احدهما. یا اگر اهم و مهم بود بگوئی أنقذ الاهم فإن لم تنقذ الاهم فأنقذ المهم. خطاب شخصی در خصوص تزاحم اینجور باید باشد دیگر.

اماک قده می فرماید علماء خطاب قانونی یجب انقاذ الغریق را آورده اند ریزش کرده اند تبدیلش کرده اند به خطاب شخصی، در خصوص باب تزاحم گیر کرده اند. گفته اند خطاب مطلق غیر معقول است، پس باید ترتب قائل بشوید. ترتب هم اگر محال بود دیگر نمی توانیم کاری کنیم. تزاحم بدون ترتب ممکن نیست، اگر ترتب محال بود که دیگر کار به جاهای باریک کشیده می شود و اصلا مهم امر ندارد. امام می فرماید اگر علماء توجه می کردند که خطاب قانونی با خطاب شخصی فرق می کند، هیچ غیر عقلائی نیست که خطاب قانونی مطلق باشد، اصلا دچار مشکل نمی شدند.

ایشان می فرماید: در کل اصول این مشکل را ما با فقهاء داریم. در بحث خروج از محل ابتلاء می گویند اگر علم اجمالی داری یا آب خانه فلان وزیر نجس است و یا آب خانه خودت، با هم در سفر حج برمیگشتید دیگر آنجا وزیر و غیر وزیر ندارد، در هواپیما بودید و آب هم جلوتان بود، یکی از آن دو آب یا آب شما یا آب وزیر نجس شد. حالا آوردید خانه. امام قده می فرماید مشهور می گویند اجتناب از این آب خانه خودت لازم نیست. چرا؟ برای اینکه مستهجن است به شما بگویند لا تشرب ماء الذی فی بیت الوزیر. آقا! پاسدارهای وزیر جواب سلام من را نمی دهند، برای من یا ممکن نیست یا عادة واقع نمی شود که من بروم با آن آب در خانه وزیر ارتباط برقرار کنم و بخواهم او را بخورم. مستهجن است که به من بگویند لا تشرب ذلک الماء.

پس علم اجمالی به اینکه یا گفته اند لا تشرب ذلک الماء یا گفته اند لا تشرب هذا الماء الذی فی بیتک پیدا نمی کنیم.

امام فرموده: ببین این آقایان چه اشتباهی کرده اند. خب خطاب شخصی که نیست که مولا به ما بگوید لا تشرب الماء الموجود فی بیت الوزیر. بلکه خطاب قانونی است که لاتشرب النجس. خطاب قانونی است هم شامل آن آب در بیت وزیر می شود، اگر آن ماء نجس است واقعا قانون شامل شما می شود که لا تشرب النجس، حتی اگر غیر مقدور باشد فضلا از اینکه داعی نوعی بر ارتکاب نداشته باشید. گاهی مقدور نیست، گاهی مقدور است ولی آدم بیکار می خواهد که بخاطر این آب بلند شود و برود خانه وزیر. امام می فرماید خطاب قانونی کنید مشکل حل است، والا خطاب شخصی می دانید چه مشکلاتی به ارمغان می آورد. به انسان های شریف خطاب شخصی بکنند که ایها الفقیه اُستر عورتک، ایها الفقیه لا تزنِ. ولی امام می فرماید قانون اسلام خطاب قانونی است که " قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم" و مراد از این آیه در روایت داریم حفظ الفرج من أن ینظر الیه. همه را شامل می شود از پیغمبر گرفته تا کوچکترین فرد، یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم.

امام فرموده اند: این اشتباه خلط خطاب شخصی و خطاب قانونی در بسیاری از مسائل مشکل ایجاد کرده است و یک نقضهایی به این مشهور متوجه می شود نمی توانند جواب بدهند.

نقض اول: مثلا لازمه این مبنایشان این است که بگویند عاصی تکلیف ندارد. چرا؟ برای اینکه مولا اگر ببیند عبدش عاصی است، یک عبد متمرد اگر جلو مهمان به او بگوئی آب بیاور، می گوئی چشمت فلان خودت برو بیاور. خب مستهجن است که مولا به همچنین عبدی بگوید برو آب بیاور. خطاب به من یعلم المولا بکونه متمردا مستهجن است. اگر بنا است برخوردتان با خطاب قانونی هم مثل برخورد با خطاب شخصی باشد، پس خطاب قانونی هم اگر شامل عصاة بشود لغو است.

نگوئید که آقا! مولا که به عبد متمردش می گوید آب بیاور برای اتمام حجت است تا او را عقاب کند.

امام قده می فرماید: خطاب تکلیف به داعی بعث است. باید به داعی بعث باشد تا اتمام حجت بشود. اصلا داعی بعث منقدح نمی شود. از این مولایی که متمرد بودن عبدش را می داند اصلا داعی بعث و تحریک منقدح نمی شود.

پس خطاب شخصی به عصاة مستهجن است یا غیر معقول است، باید بگوئید خطاب قانونی هم به اینها غیر معقول است.

نقض دوم:نقض دوم خطاب شخصی به جاهل است. یک آدم کری است به او بگوئی برو آب بیاور می گوید الحمد لله، فکر می کند حالش را می پرسی. آدم کر جاهل است دیگر. به او بگو آب بیاور، اگر می دانی نمی فهمد خب لغو است. خطاب جاهلی که بعد از خطاب کردن هم جهلش برطرف نمی شود لغو است. یک وقت خطاب می کنی جهلش برطرف می شود خوب است. اما خطاب جاهلی که یبقی جاهلا مستهجن است. اگر بنا است خطاب شخصی و خطاب قانونی یکی بشوند، پس خطاب قانونی هم شامل جاهل بشود لغو است.

نقض سوم: خطاب شخصی به عاجز لغو یا غیر مقدور است. آقا چشم ندارد، به او می گوئیم نگاه کن ببین ماه در افق هست یا نیست. می گوید حالت خوبه؟! من نابینا هستم به من می گویی استهل؟! خطاب شخصی به عاجز مستهجن یا محال است از ملتفت.

اگر بگوئید خطاب قانونی هم مثل خطاب شخصی است پس خطاب قانونی هم شامل عاجز نمی شود. شما می گوئید خب نشود چه بهتر، مشهور هم که همین را می گویند.

امام می فرماید نخیر، با مبنای مشهور این حرف نمی سازد. چرا؟ برای اینکه لازمه اش این است که اگر شک در قدرت کردی یعنی شک در تکلیف داری. مولا می گوید إغتسل من الجنابة، شما می گوئید تکلیف شامل عاجز نمی شود و خطاب قانونی مختص به قادر است. من شک دارم. این آقا شک دارد می گوید شاید حمام بسته است. شک در قدرت دارد. شک در قدرت یعنی شک در تکلیف. چون قدرت در موضوع تکلیف به نظر مشهور اخذ شده است. پس باید مشهور عند الشک فی القدرة باید برائتی بشوند، در حالی که مشهور قاعده اشتغال جاری می کنند در موارد شک در قدرت. این مبنایشان با این حرفی که می زنند که خطاب قانونی شامل عجز نمی شود جور نمی آید. اگر شامل عاجز نمی شود پس قدرت شرط تکلیف است، شک در قدرت یعنی شک در تکلیف.

سؤال وجواب: نه روایتی نداریم. در مورد آب چرا، المسافر یطلب الماء مادام فی الوقت. به طریق اولی الجنب یطلب الحمام مادام فی الوقت. ولی در غیر حمام و آب و اینها دلیل خاص نداریم.

وضمنا حضرت امام قده فرموده اند: لازمه اختصاص تکلیف به قادر این است که مکلف می تواند خودش را از موضوع خارج کند. آقا مگر نگفتید که تکلیف مختص قادر است، من تعجیز نفس می کنم می شوم عاجز. هر چی مولا می گوید چرا نفرفتی نماز بخوانی؟ می گویم تو گفتی القادر یصلی، بنده عاجز هستم. اگر بگوید خودت عاجز کردی خودت را، می گویم باشد، چه اشکال دارد. مثل زنی که آمپول می زند به خودش حیض می شود، خودش خودش را حائض کرد، اشکال دارد. اتفاقا راه کوتاه شدن زمان عده همین است، آمپول بزند حیض بشود. بعد از سه روز آمپول بزند قطع بشود. بعد از گذشت ده روز پاکی باز یک آمپول بزند حیض بشود، بعد از سه روز یک آمپول بزند حیضش قطع بشود. با این کار زن صیغه ای اینجور عده اش شانزده روز بیشتر نمی شود. والا اگر بخواهد دو ماه صبر کند حیضتان کاملتان، اینکه کاسبی اش مختل می شود. حالا آقای زنجانی که می فرماید یک حیض هم کافی است. او هم که کمک به اینها است.

حضرت امام قده وجهی که برای فرق بین خطابات قانونیه و خطابات شخصیه ذکر می کنند این است که می گویند: خطاب قانونی لا ینحل الی خطابات شخصیة و لا ینحل الی جعول شخصیة. عقلاء هم همین هستند. وقتی مولا می بیند که یک کاری را همه عبید باید انجام بدهند، مردم راهپیمایی بروید. حالا اگر بیاید یک یک بگوید زید راهپیمایی برو، عمرو راهپیمایی برو، این اصلا مستهجن است. یک خطاب عام می کند که یا ایها الناس افعلوا کذا. عقلائی اش این است دیگر. منحل نمی شود خطاب قانونی به خطابات شخصیه.

بعد ایشان فرموده است: در مطلق اصلا موضوع حکم طبیعت است، افراد نیستند. اصلا المستطیع یحج حکم روی افراد نرفته است. حالا اگر عام بود که کل مستطیع یحج، آنجا حکم رفته روی افراد. ولی المستطیع یحج حکم روی افراد نرفته بلکه روی طبیعت رفته است. طبیعت مستطیع حج بجا می آورد. انطباق مستطیع بر افراد قهری است والا در مطلق حکم روی افراد نمی رود. بله در عام حکم می رود روی افراد.

پس انحلال ندارد خطاب قانونی به خطابات شخصیه و یا جعل های متعدد شخصی. این بیان ایشان.

در بحث تزاحم هم آن اشکالی را که قبلا نقل کردیم تکرار می کنند. می گویند در تزاحم اصلا اخذ قدرت تامه (ترجمه اش از من است یعنی قدرتی که انتزاع می شود از فرض تزاحم، یعنی عدم اشتغال به واجب اهم یا مساوی) این قدرت تامه در رتبه متأخره از تکلیف است. چون فرع بر تکلیف به دو فعل است، و فرع بر وصول این دو تا تکلیف است. چون تزاحم بین التکلیفین الواصلین است. بعد از تکلیف و بعد از وصول تکلیف فرض تزاحم می شود بعد فرض علاج تزاحم می شود، آنوقت می گوئید من قدرت بر مهم ندارم با وجود اشتغال به اهم. این قدرتی که فعلا به او نوبت نمی رسد، و چندین مرتبه بعد از تکلیف نوبت به او می رسد و از انقسامات ثانویه تکلیف است آن هم با چند واسطه، خب اخذ این در متعلق تکلیف معنا ندارد و معقول نیست.

فتحصل که ترتب در تزاحم مطرح نیست. به نظر حضرت امام قده ترتب محال نیست اما هیچ مورد نیاز نیست.

این محصل مبنای حضرت امام ره.

دو نفر از بزرگان فرمایش امام را مطرح کرده اند، یکی آقای سیستانی در بحثشان، ویکی هم جناب آقای وحید خراسانی واشکالاتی گرفته اند. قبل از بیان اشکالات این دو بزرگوار عرائض خودمان را عرض کنیم:

اقول: در مورد غیر عاجز، ما اصل فرمایش امام ره را قبول داریم. انصافا خطاب قانونی به ناسی، به جاهل، به غافل و به خروج از محل ابتلاء به شرطی که مقدور باشد هیچ استهجانی ندارد، هیچ لغویتی ندارد. چون اطلاق وعموم مؤونه زائده ندارد. خطاب قانونی است شامل همه می شود بگذار شامل این ناسی هم بشود، بگذار شامل این معتقد به خلاف هم بشود. هیچ استهجانی ندارد. برخلاف خطاب شخصی. خطاب شخصی ناسی مستهجن است.

پس ما قبول داریم که خطاب قانونی با خطاب شخصی فرق می کند.

اما عاجز به نظر ما انصراف دارد خطاب تکلیف از او. اصلا وقتی می گویند مردم راهپیمایی کنند از آدمهایی که پا ندارند انصراف دارد. یا مردم استهلال کنند اصلا انصراف دارد از کور. کور بگوید من هم مشمول خطاب قانونی هستم، این معنا ندارد. خب مردم استهلال کنند شمای کور مشمول این خطاب نیستی. اصلا خطاب بعث به داعی تحریک است. نمی گویم خطاب عاجز لغو است، می گویم انصراف دارد خطاب تکلیف از عاجز. و اینکه حضرت امام فرمودند خطاب قانونی با خطاب شخصی فرق می کند ما قبول داریم در غیر عاجز.

انشاءالله بقیه مطالب خواهد آمد.